



بسم الله الرحمن الرحيم

## اشاره

قرار ما این بود که قبل از اینکه به مباحث فلسفه تعلیم و تربیت پردازیم مروری بر دیدگاه‌های کلی در فلسفه علم اسلامی، یا فلسفه علم انسانی اسلامی بیندازیم. قریب به پانزده نظریه در اینجا دسته بندی شد و سپس به بررسی آن‌ها پرداختیم که اولین نظریه‌ای که مورد بررسی قرار گرفت، همان نظریه تطبیق علم بر دین و جمع گزاره‌های علمی با گزاره‌هایی که در آن موضوع، در دین وجود دارد، بود. این اولین نظریه‌ای بود که مورد بحث قرار گرفت. علی‌الاصول این نظریه درست است و این مدعا مبتنی بود بر مراحل از بحث که مرحله اول این بود که بگوییم دین شناسی ما، دین شناسی‌ای است که می‌گوید در دین گزاره‌های ناظر به واقع وجود دارد. این یک گام مهم در بحث بود که ملاحظه شد. ما حدود پانزده مسأله را فهرست وار اشاره‌ای کردیم که هر کدام از آنها جای تفصیل بیشتری دارد.

## گزاره‌های دینی واقع نما

این نگاه دین شناسی ما بود که در دین شناسی، ما نظارت گزاره‌های دین به واقع را کبرویاً قبول داشتیم و صغرویاً هم می‌گفتیم اینها کم نیست، چرا که هم راه‌های مستقیم دارد و هم راه‌های غیر مستقیم دارد. لذا انبان ما از گزاره‌های دینی واقع نما و ناظر بر همین پدیده‌های خارجی و عینی، چه غیر انسانی و به خصوص انسانی پر است.

## گزاره‌های علمی واقع نما

این یک پایه استدلال ما بود و یک پایه دیگر هم این بود که در حوزه علم هم البته ما بر اساس آن معرفت شناسیمان به این قائل هستیم که علم هم دارای گزاره‌های واقع نما است که البته واقع نمایی علم هم یک واقع نمایی متزلزلی است.

در حقیقت این نظریه که بخواد درست بشود از طرفی وجه مشترکی در علم و دین قائل است که می‌گوید هر دو گزاره‌های توصیفی ناظر به واقع دارند. اما برای اینکه اینها هم‌وردی پیدا کنند، ما در حقیقت وزن دین را سنگین کرده و گفتیم که وزن دین در این گزاره‌ها بر اساس آن مبانی حتماً واقع نمایی است و بر اساس یک سلسله قواعد اصولی این واقع نمایی هم کم نیست. از این طرف در علم هم گفتیم که از مرز میانه حرکت می‌کنیم، نه قائل به یک رئالیسم خام پوزیتیویستی هستیم و نه قائل به آن بحث هرمنوتیکی یا پست مدرنیستی که بگوییم همیشه داریم در فرض و



گمان سیر می‌کنیم و هیچ وقت به واقع نمی‌رسیم. نه ما می‌گوییم که به واقع می‌رسیم اما دست یابی به واقع خیلی مشکل است و به این سادگی نیست.

بر اساس آن معرفت‌شناسی که در هفته گذشته عرض کردیم که ما امکان معرفت ناب را به لحاظ فلسفی می‌پذیریم و دوم اینکه تنوع راه‌های شناخت را قبول داریم و حتی راه تجربی را نیز می‌گوییم می‌تواند ما را به واقع برساند. البته این راهی که علم برای رسیدن به واقع، می‌خواهد پیدا کند و بگوید با این تجربه‌ها علم واقع به دست آمد، راه بسیار دشواری است، اما در عین حال راه بسته‌ای نیست.

بنابراین با مجموعه این دیدگاه دین‌شناسی و اینکه ما علم‌شناسی به نحو ما بینهما بزرخ لا یقینان را قبول نداریم، می‌گوییم که این دو می‌توانند ناظر به هم باشند و اتصالی با یکدیگر برقرار کنند.

این دو گامی است که ما به اختصار در حد طرح مدعیات برداشت کردیم، که هر یک از این اصول استدلالاتی دارد. در واقع ما حدود ده اصل دین‌شناسی را اشاره کردیم که همه اینها معطوف به این نتیجه است که گزاره واقع‌نما در دین وجود دارد و کم هم نیست. به خصوص در حوزه مسائل انسانی و ... از جهت دیگر هم در گام دوم ما در علم هم در مرز میانه‌ای حرکت می‌کنیم که می‌گوییم علم واقع‌نما است، گرچه دشوار و پیچیده و حساس است.

حالا اگر ما این دو گام را برداشتیم، یعنی در حوزه دین‌شناسی که گام اول بود، بگوییم گزاره توصیفی واقع‌نما وجود دارد و کم هم نیست از طرف مقابل هم در گام دوم در بحث‌های علمی هم قائل شدیم که این گزاره‌های علمی به شکل واقع‌نما می‌تواند باشد. اگر این دو مطلب را گفتیم آن وقت به آن نتیجه‌ای می‌رسیم که این نظریه می‌گوید و آن نتیجه این است که شما برای شناخت واقع دو راه دین (البته به همان معنای محدودی که ما می‌گوییم و در متون دینی است) و راه علم (راهی است که علی‌الاصول قابل اعتماد است و لو اینکه برای کسب واقع خیلی دشوار است) دارید.

بنابراین این دو گزاره و این دو منبع شناختی و پایگاه شناختی قابل اعتماد هستند و می‌توانند در کنار هم قرار بگیرند.

## ارشادی یا مولوی بودن گزاره‌های دینی

ارشادی یا مولوی بودن گزاره‌ها، بحثی مفصل است که در اینجا بحث نکرده و در نظریات دیگر بحث می‌کنیم. به عنوان اشاره ما ارشاد دین را چند نوع می‌دانیم که عمدتاً آن ارشادات را به عنوان یک علم واقع‌نما قبول داریم. مگر



اینکه بگوییم ارشاد تابع عرف زمانه بوده و امام نیز طبق عرف زمانه کلامی را فرموده‌اند. ولی اگر ارشاد بود و ربطی به دین نداشت، ولی ارشاد به واقع باشد، مورد قبول است؛ منتهی از نظر فقهی تفاوت‌هایی دارد.

## مقایسه گزاره دینی با گزاره علمی

وقتی به این نتیجه رسیدیم، داستان جدیدی شروع می‌شود و آن داستان مقایسه این گزاره دینی با گزاره علمی است.

در اینجا چند حالت وجود دارد که کار عالم دین است که وقتی می‌خواهد علم انسانی به این تفسیر درست کند مجهز به این ابزاری باشد که الان می‌خواهیم راجع به آن صحبت کنیم. یعنی بعد از گذراندن گام اول و دوم و رسیدن به این نتیجه صحبت از این است که این دو راه ما را به واقعیت‌ها نائل می‌کند و حالا این دو راه با هم چه نسبتی برقرار می‌کند؟

در اینجا مسأله بسیار حساس و مهمی شروع می‌شود که ای کاش همان جوانه‌هایی که مرحوم شیخ در رسائل زده بود، ادامه پیدا کرده و رشد می‌کرد. مرحوم شیخ و کسانی در فضای اصول ما توجهی به تعارض یافته‌های انسانی با یافته‌های دینی داشته‌اند، منتها بیشتر در بحث‌های عقل و دین بوده و بحث علم و دین کمتر آمده است و اگر آن خطی که در یکی دو قرن اخیر در کلام شیخ و به نحوی اخباری‌ها و فقهای دیگری که به این مسأله توجه داشته‌اند، اگر همان مبنا را مقداری جدی ادامه می‌دادند، الان دست ما در این بحث خیلی پر بود و شاید از این علم و دینی که غربی‌ها در تعارض علم و دین و عقل و دین کار کرده‌اند، شاید دست ما خیلی پرت‌تر بود؛ منتهی آن بحث خیلی ادامه پیدا نکرده است و حداکثری هم که ادامه پیدا کرده است، همان بحث‌های عقل و دین و به عبارتی فلسفه و دین است که البته سابقه بیشتر تاریخی هم دارد و بحث شده است.

مع الأسف از نگاه اجتهادی یعنی آنچه در اصول آمده است این تعارض‌ها کمتر کار شده است در حالی که اگر این خط ادامه پیدا می‌کرد، ما امروز ذخائر غنی‌تری داشتیم و در این بحث‌های غربی‌ها هم آنقدر منفعل نبودیم و خودمان حرف‌های ناب و جدی داشتیم. البته طبیعی است چرا که ما درگیری با این یافته‌های علمی فقهای بزرگمان مخصوصاً در نجف از شیخ و بعد آن کم بوده است، تبعاً این راه را ادامه ندادند. ولی اگر ما کلیاتش را هم ادامه داده بودیم و بعد هم کسان درگیر با این مسائل عینی می‌شدند، خیلی پیش رفته بودیم. الان هم این مسیر را باید طی بکنیم. در واقع این نظریه‌ای که ما الان می‌گوییم یک مبحثش این بحث‌های عقلی و فلسفی و دین شناسی است که باید طی بشود که ما می‌گوییم این نظریه درست است و چه کسی گفته است که علم راه خودش را می‌رود و دین راه خودش را؟ این‌ها



می‌توانند در یک زمینه با هم حرکت کرده و در یک زمین با هم حضور پیدا کرده و به مصاف هم بیایند و در کنار هم قرار بگیرند. اما وقتی که میسر شد وارد واقعات‌های عینی که می‌شویم و می‌خواهیم این نظریه را تطبیق بدهیم در مقام تطبیق ما می‌بینیم که این حرف‌های علم و دین و متون دینی و گزاره‌های علمی اینها می‌توانند یکی از این احوال را داشته باشد که عرض می‌کنیم.

## نسبت گزاره‌های علمی با گزاره‌های دینی

این حالتی که در مقایسه بین علم و دین پیدا می‌شود چندتا هستند:

### ۱. مکملیت گزاره علمی با گزاره دینی

گاهی علم و دین حالت مکمل نسبت به هم دارند، اینها بر موضوع شخصی واحد دو حکم سوار نمی‌کنند، بلکه در یک موضوع بزرگ هر کدام یک چیز می‌گویند در واقع یک جدولی است که دین در آنجا یک چیز می‌گوید و علم هم چیز دیگری می‌گوید. این یک حالت است که کم نیست، در حوزه روانشناسی، تعلیم و تربیت و جامعه‌شناسی و ... در واقع دین چهار سنت اجتماعی را بیان کرده است که الان در علم نیست و علم هم چند سنت دیگر را بیان کرده است، این سنت‌ها در کنار هم قرار می‌گیرند و همدیگر را تکمیل می‌کنند و به عبارتی پازل‌هایی است در یک جدول کلی.

در این حالت، ناسازگاری یا تأیید وجود ندارد؛ بلکه حالت تکمیل خانه‌های یک جدول است. در واقع موضوع شخصی واحد نیست، ولی در یک موضوع نوعی و صنفی و جدول کلی‌تری است که در حوزه انسان و روان‌شناسی انسان و یا رفتارهای انسان است. مثلاً حسد این آثار را دارد و در باب تکبر این آثار ذکر شده است که علم به این نپرداخته است و یا اگر پرداخته است در این زمینه نتوانسته است که به جایی برسد. اینجا همدیگر را تکمیل می‌کنند. در این حالت اول چند نکته را باید توجه کرد:

۱. در این حالت، علم در یک زمینه کلی ورود نکرده است و دین ورود کرده است.

۲. شکل دیگر اینکه دین ورود نکرده و علم ورود کرده است.

و علی‌ای حال در جایی که علم ورود نکرده و دین ورود کرده است، گاهی علم نمی‌توانسته ورود پیدا کند و ابزارهای علمی برای حل و فصل آن مسأله قد نمی‌دهد، حالا یا کلاً یا فعلاً و یا اینکه تا به حال ورود نکرده اما می‌تواند ورود پیدا کند. ما کم نداریم آن جایی که علم هم می‌تواند ورود پیدا کند که آن وقت اگر علم در یک موضوع



شخصی ورود پیدا کرده و دین هم ورود پیدا کرده، باید ببینیم که دو حالت بعدی چه نسبتی با هم پیدا می‌کنند. ولی بالفعل این است که گاهی این حالت اولی (حالت مکملیت) این گزاره‌ها با آن همدیگر را تکمیل می‌کنند، گاهی است که دین ورود نکرده یا علم ورود نکرده و أحدهما در یک مسأله ورود پیدا کرده است و در مسأله دیگر آن یکی ورود پیدا کرده است. گاهی نیز علم نمی‌تواند ورود پیدا کند و اصلاً راه ندارد و گاهی راه دارد اما تا به حال ورود پیدا نکرده است. به هر حال در این صورت اول با این اقسامی که دارد یک حالت تکمیلی دارد.

این یک مطلب که راجع به آن می‌شود خیلی بحث را جلو برد و خیلی حرف‌ها راجع به آن پیدا کرد.

۳. نکته دیگری که در اینجا وجود دارد، این است که خب حالا این مجموعه را آیا ما می‌توانیم نظام مند کنیم؟ این مجموعه‌ای که یک بخشی از آن را از متون دینی خارج کرده و بخش دیگری را از علم به دست آورده‌ایم، حالا این‌ها را کنار هم گذاشته و یک سیستم و نظام بسازیم؛ یعنی گزاره‌های کلانتر به دست بیاوریم.

بله این را هم طبق یک منطقی می‌شود انجام داد؛ چرا که بزرگان ما فرموده‌اند ما استدالات عقلی و صغری و کبری و قیاسات را بیاوریم روی یک مقدماتی که گاهی همه آنها عقلی است و گاهی بخشی از آن عقلی و بخشی دیگر دینی است و بر اساس آن به نتایج کلی تری برسیم.

بنابراین، نقش تکمیلی در اینجا بر اساس نکته سوم این است که همه اینها را با هم می‌توانیم تجربه کنیم و می‌توانیم اینها را پله‌ای قرار دهیم برای اینکه به چیزهای جدید برسیم. یعنی حالت صغری و کبری درست کنیم که بزرگانمان نیز فرموده و درست است. به عبارت دیگر بگوییم در این موضوع کلی این نکته را علم کشف کرده است که این صغری می‌شود و این نکته هم کبرایی است که در سنت‌های اجتماعی مثلاً قرآن فرموده است که اگر ظلم بکنید، اینطور می‌شود، ولی اینکه این ظلم است را علم فهمیده است و همینطوری ما نمی‌فهمیدیم. عیبی ندارد این صغری و کبری درست است و بعد هم می‌توانیم به نتیجه برسیم و نتیجه هم حق و درست است. مسیر علمی شما را جلو برده و می‌توان به آن توجه کرد.

دینی بودن اینها بحث مفصلی است که بعداً به آن خواهیم رسید. ما بحث مفصلی در مورد دینی بودن و ارشاد و مولویت و ... داریم که جداگانه باید راجع به آن صحبت کرد.

این حالت اولی است که در کنار هم قرار دادن گزاره‌های علمی و دینی در یک جدول کلی به شکلی بحث‌های کاملاً جدا است، اما گاهی کنار هم قرار می‌گیرند در یک زمینه و یکدیگر را تکمیل می‌کنند و با هم در یک نظام کلی قرار گرفته و ما را به یک نتایج جدیدی می‌رساند. این‌ها همه میسر است.



## ۲. انطباق گزاره علمی با گزاره دینی

حالت دوم هم این است که انطباق این دو گزاره که از دو منبع آمده است، انطباق کامل است و حالت تطابقی یا تأییدی دارد. مثلاً گفته شده «الحسد یذیب الجسد» که این متن دینی است و بعداً که آزمایش و تحقیق شد، می‌بینیم که علم هم همین عبارت را می‌گوید که اینها بر هم منطبق است. منتهی این انطباق را گاهی مسخره می‌کنند و می‌گویند شما از دین مؤیدی پیدا کرده‌اید برای این مسأله علمی و یا بالعکس از علم مؤیدی برای مسأله دینی پیدا کرده‌اید. اگر در اینجا به ضوابط اجتهادی مقید باشیم، خیلی مسخره نیست؛ برای اینکه این نسبت تأییدی، دارای مراتب است. این همه آراء مجتهدین در تاریخ آمده است و عوض شده، بله ممکن است که در یک مسیر عادی طبیعی تأیید ظنی دارد. الان می‌گوید که این نظریه مؤید این آیه قرآن است و یا این آیه قرآن مؤید این نظریه است، این تأیید اگر قطعی بگویید و جایش را عوض کنید، مسخره است و یا اگر در فهم آن درست دقت نکرده باشید و بگویید مؤید است مسخره است، ولی اگر نگاه مجتهدانه کنید که در مثل «الحسد یذیب الجسد» می‌گوید این می‌شود و یذیب الجسد مفهوم معنوی ندارد، یعنی اینکه انسان را لاغر و پژمرده می‌کند. بعد هم می‌گویید علم هم این حرف را زده است می‌گوییم این، آن را تأیید می‌کند. نباید یک منبری و یک عالمی را که این تأیید را آورده است، مسخره کرد، کما اینکه الان برخی روشنفکرها مسخره می‌کنند و می‌گویند بله شما گشته‌اید و یک آیه پیدا کرده و آورده‌اید. اگر فهم آن آیه اجتهادی نباشد این مسخره دارد. اگر حد تأیید حد ظنی است و شما قطعی می‌گویید تأیید کرده است، این هم اشتباه است و مسخره دارد. ضابطه تأیید ضابطه همه تأییدهایی است که در عالم علم است. شما که در مسائل علمی می‌گویید این، آن را تأیید می‌کند، مگر همیشه می‌گویید که این تأیید قطعی و صد در صد است؟ نه جریان علمی است که در عالم پیش می‌رود و خب وقتی دو موضوع پیش می‌آید، اصلاً انسان متشرع نمی‌تواند این دو را با هم مقایسه نکند و می‌گوید چرا شما نظریه تکامل را با این آیات با هم بحث می‌کنید؟ می‌گوید این راه به واقع است و علم هم می‌گوید فی الجمله راه به واقع است.

اگر آن نظر علمی در حد همان ظنی خودش یک اعتباری دارد، که ما می‌گوییم می‌تواند اعتبار داشته باشد. این طرف هم این نظر یک برداشت غیر مجتهدانه نیست، بلکه برداشت مجتهدانه است. بعد هم وقتی تأیید می‌کند حد تأیید را هم می‌گوید تأیید ظنی است. حق دارید و واقعاً جامعه علمی حق دارد که بگوید این نظریه مؤید به این اجتهاد دینی است و بالعکس. البته باید به آن محدودیت علم و دین توجه داشته باشد و درجه تأیید را هم باید بداند و اگر با این قیود باشد، حرف عالمانه و درستی است. منتهی چون گاهی آن نظر دینی مجتهدانه نیست، تبعاً گفته می‌شود که شما



یک چیزی در علم دیده‌ای و ذهن شما مساعد شده است که بگویی این آیه و این روایت هم همین را می‌گوید که این غلط است، باید آن دقت اجتهادی را در آیه بکنید که «ان الانسان لیتقی» چه چیزی می‌گوید و یا آن عبارتی که می‌فرماید «ما أصابکم من مُصِیْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِیکُمْ» این چه چیزی را می‌خواهد بگوید؟ اینکه چه چیزی را می‌خواهد بگوید را باید دقیق بدانید و این را مطلق نگیرید و بدانید که این عبارت دارای مخصص است و آنها را باید دیده باشید. این نظریه سنت اجتماعی یا روان شناختی را باید با نگاه اجتهادی، همان دستگاہی که ما در فقه داریم و در معارف جاری نکرده‌ایم با همان دستگاہ کارش را انجام دهد و شسته و رفته بگوید که این نظر دینی است که حالا گاهی نظر قطعی می‌شود که کم است و گاهی هم اجتهادی است و بعد باید بگویید که این نظر شسته و رفته با آن چیزی که علم می‌گوید که علم هم حالت‌های متفاوت دارد. اینکه الان ما می‌گوییم زمین دور خورشید می‌چرخد، خیلی فرق می‌کند با مثلاً نظریه کوانتوم. این اگر حدّ هر دو را بداند و اجتهاد هم اعمال کند بعد هم درجه تأیید یا تکمیل را مشخص بکند، حرف مسخره‌ای نیست که البته این در معرض تغییر هم می‌باشد. مگر این همه فتوایی که در این ۱۴۰۰ سال داده‌اند تغییر نکرده است؟ بخش اندکی از آن تغییر نکرده، ولی بخش دیگری از آن تغییر کرده. این راه غیر علمی نیست و مسخره ندارد، منتهی به شرطها و شروطها، این هم حالت تطبیق و تأیید است.

### ۳. تعارض گزاره علمی با گزاره دینی

حالت سوم هم که معروف و مشهور است، این است که عالم همه مسیر خودش را درست طی کرد و مجتهد نیز مسیر خودش را درست طی کرد و هر دو به یک نقطه رسیدند که در آنجا دو حرف زدند که مثلاً یکی می‌گوید نوع بشر در اثر تکامل پیدا شده است و دیگری می‌گوید با تکامل پیدا نشده است. یکی می‌گوید حسد یذیب الجسد و دیگری می‌گوید نه. این حالت سوم است که تعارض ایجاد می‌شود.